Classical Persian Literature, **Institute for Humanities and Cultural Studies (IHCS)**
Biannual Journal, Vol. 10, No. 2, Autumn and Winter 2019-2020, 243-268
Doi: 10.30465/CPL.2020.4458

The Critique of Unidirectionality in Conceptual Metaphor Theory

Ali Reza Shabanloo*

Abstract

Conceptual metaphor theory, derived from cognitive linguistics, has been the focus of much attention in the last two decades by scholars, including Iranians. This theory has some weaknesses that can be refined by its critique and analysis. Lakoff and Johnson claim that metaphorical mapping always directed from the source domain to the target domain, not vice versa. This article is intended to criticize and reinforce unidirectionality. We have found that, contrary to Lakoff and Johnson's view, metaphorical mapping is bidirectional, and as we organize and introduce the target domain through the source domain, we can also organize the source domain according to the target domain. But if we consider the Point of similarity that is ignored by Lakoff and Johnson, it cannot be said that two domains cannot be accommodated to express a concept or a Point of similarity. That is, by considering the pseudonym or the single concept, metaphorical mapping becomes unidirectionality, except in metaphors where the Point of similarity is as much a description of both domains.

Keywords: Conceptual Metaphor, unidirectionality, Lakoff and Johnson, Point of similarity.

.

* Assistant Professor, Research Institute of Language and Literature, Institute of Humanities and Cultural Studies, Tehran, Iran, a.shabanlu@ihcs.ac.ir

Date of receipt: 25/6/1398, Date of acceptance: 18/9/1398

Copyright © 2010, IHCS (Institute for Humanities and Cultural Studies). This is an Open Access article. This work is licensed under the Creative Commons Attribution 4.0 International License. To view a copy of this license, visit http://creativecommons.org/licenses/by/4.0/ or send a letter to Creative Commons, PO Box 1866, Mountain View, CA 94042, USA.

کهن‌نامهٔ ادب پارسی، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
دوفصل‌نامهٔ علمی (مقالهٔ علمی ـ پژوهشی)، سال دهم، شمارهٔ دوم، پاییز و زمستان ۱۳۹۸، ۲۴۵–۲۶۸

نقد یک‌سویگی در نظریهٔ استعارهٔ مفهومی

علی‌رضا شعبانلو*

چکیده

نظریهٔ استعارهٔ مفهومی، که از زبان‌شناسی شناختی برآمده است، در دو دههٔ اخیر بسیار محل توجه پژوهش‌گران واقع شده است؛ ازجمله ایرانیان. این نظریه دارای برخی نقاط ضعف است که شاید بتوان با نقد و تحلیل آن در اصلاح و تقویتش کوشید. لیکاف و جانسون یکی از اصول استعارهٔ مفهومی را اصل یک‌سویگی نگاشت استعاری می‌دانند و مدعی‌اند که نگاشت استعاری همیشه ازسوی حوزهٔ مبدأ به‌سوی حوزهٔ مقصد جریان دارد، نه بالعکس. در این مقاله، که با هدف نقد و تقویت اصل یک‌سویگی نگارش یافته است، مشخص شد، برخلاف دیدگاه لیکاف و جانسون، نگاشت استعاری دوسویه است و همان‌گونه‌که حوزهٔ مقصد را ازطریق حوزهٔ مبدأ سامان‌دهی و معرفی می‌کنیم، حوزهٔ مبدأ را نیز می‌توانیم براساس حوزهٔ مقصد سامان‌دهی کنیم. اما اگر وجه شبه را، که لیکاف و جانسون نادیده گرفته‌اند، درنظر بگیریم، می‌توان گفت برای بیان یک مفهوم یا وجه شبه نمی‌توان دو حوزه را جابه‌جا کرد؛ یعنی با لحاظ‌کردن وجه شبه یا مفهوم واحد نگاشت استعاری یک‌سویه می‌شود، مگر در استعاره‌هایی که وجه شبه به یک میزان وصف هر دو حوزه است.

کلیدواژه‌ها: استعارهٔ مفهومی، لیکاف و جانسون، وجه شبه، یک‌سویگی.

---

* استادیار پژوهشکدهٔ زبان و ادبیات، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، تهران، ایران، a.shabanlu@ihcs.ac.ir

تاریخ دریافت: ۱۳۹۸/۰۶/۲۵، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۸/۰۹/۱۸

Copyright © 2018, IHCS (Institute for Humanities and Cultural Studies). This is an Open Access article distributed under the terms of the Creative Commons Attribution 4.0 International, which permits others to download this work, share it with others and Adapt the material for any purpose

۱. مقدمه

۱.۱ معرفی مسئلهٔ تحقیق

جورج لیکاف (George lakoff) و مارک جانسون (Mark johnson) نخستین بار، در ۱۹۸۰، با انتشار کتاب *استعاره‌هایی که با آن‌ها زندگی می‌کنیم*، نظریهٔ استعارهٔ مفهومی را طرح کردند. ازنظر آنان، «نظام مفهومی معمول ما، که در چهارچوب آن می‌اندیشیم و عمل می‌کنیم، ماهیتی اساساً استعاری دارد» (لیکاف و جانسون ۱۳۹۵: ۱۳) و جوهر و اساس استعاره درک‌کردن و تجربه‌کردن «چیزی» براساس «چیزی دیگر» است (همان: ۱۶). لیکاف در ۱۹۹۲ مقالهٔ «نظریهٔ معاصر استعاره» را منتشر و دیدگاه‌های خود دربارهٔ استعارهٔ مفهومی را با توضیحات بیش‌تر و اندکی تغییرات تبیین کرد. اصول عمدهٔ نظریهٔ استعارهٔ مفهومی را به شرح زیر می‌توان خلاصه کرد:

- استعاره سازوکار اصلی است که ازطریق آن مفهوم‌های انتزاعی را درک می‌کنیم و دست به استدلال انتزاعی می‌زنیم و عمدهٔ مطالب، ازپیش‌پاافتاده‌ترین موضوع‌ها تا پیچیده‌ترین نظریه‌های علمی، فقط ازطریق استعاره درک می‌شوند. بنابراین، استعاره مختص زبان ادبی نیست.
- طرح‌واره ـ انگاره‌ای قلمرو مبدأ بر قلمرو مقصد نگاشته می‌شود؛ به طریقی که با ساختار ذاتی قلمرو مقصد سازگاری دارد، بدون آن‌که ساختار اصلی حوزهٔ مبدأ تغییر کند.
- استعاره به ما امکان می‌دهد موضوعی نسبتاً انتزاعی یا ذاتاً فاقد ساختار را برحسب موضوعی عینی‌تر یا دست‌ِکم ساخت‌مندتر درک کنیم.
- هر استعاره حاصل پیوندی سازمان‌یافته میان دو حوزهٔ مفهومی گوناگون است که در آن حوزهٔ «الف»، که انتزاعی و ناشناخته است، به‌واسطهٔ حوزهٔ «ب»، که حسی و آشناتر است، شناخته می‌شود (لیکاف ۱۳۹۰: ۱۳۴– ۲۳۰).
- از درون اصل پیشین می‌توان به اصلی دیگر دست یافت که شاید مهم‌ترین اصل نظریهٔ استعارهٔ مفهومی باشد و آن یک‌سویگی (unidirectionality) نگاشت (mapping) استعاری است؛ یعنی «استعاره حاصل نگاشت از حوزهٔ مبدأ به‌سمت حوزهٔ مقصد است، نه برعکس» (لیکاف و ترنر ۱۹۸۹، به‌نقل‌از راسخ مهند ۱۳۹۳: ۶۴).

یکی از ضرورت‌های علمی در عرصهٔ تولید و گسترش دانش‌ها نقد نظریه‌ها و آثار علمی است که به اصلاح، تکمیل، و تقویت آن‌ها منجر می‌شود. در این مقاله برآنیم تا اصل

یک‌سویگی را در نمونه‌هایی از زبان فارسی تحلیل و برخی نقاط ضعف این اصل را مشخص کنیم و درنهایت در تکمیل و اصلاح آن بکوشیم. اهمیت نقد اصل یک‌سویگی نگاشت استعاری هنگامی بارزتر می‌شود که می‌بینیم ادعای مهم لیکاف و جانسون این است که فرایندِ فهمْ استعاری است و تعابیر زبانی استعارهْ انعکاس فرایند استعاریِ فهم است. یک‌سویگی شاید بنیادی‌ترین اصل نظریهٔ استعارهٔ مفهومی باشد، زیرا فرایند و جهت فهم را نشان می‌دهد. ازنظر لیکاف و جانسون، جریان فهمْ جریانی یک‌طرفه است و فقط ازسوی حوزهٔ مبدأ (مستعارٌمنه) به‌سوی حوزهٔ مقصد (مستعارٌله) جریان دارد. این ادعا زمانی مطرح می‌شود که پیش از لیکاف و جانسون کسانی چون آیور آرمسترانگ ریچاردز در *فلسفهٔ بلاغت* (۱۹۳۶)، ماکس بلاک در مقالهٔ «استعاره» (۱۹۵۴)، و گادامر با نظریهٔ امتزاج افق‌ها در *حقیقت و روش* (۱۹۶۰) نیز بر اهمیت شناختی استعاره توجه داشته‌اند، اما، برخلاف نظریهٔ استعارهٔ مفهومی، بر تعاملی‌بودن فهم در استعاره (البته استعاره‌های زبانی) تأکید کرده‌اند. درصورتی‌که اصل یک‌سویگی نقض شود، اصلی چون «مبدأ و مقصد داشتنِ استعاره» نیز سست می‌شود و محتوای نظریه دربارهٔ فرایند فهم تغییر می‌کند.

۲.۱ پیشینهٔ علمی پژوهش

در ایران، اغلب پژوهش‌گرانی که به موضوع استعارهٔ مفهومی توجه کرده‌اند صرفاً به کاربست نظریه در بررسی متون منظوم و منثور فارسی یا تحلیل گفتار در علوم مختلف اکتفا کرده‌اند و درپیِ نقد اصول آن برنیامده‌اند، مگر یکی دو پژوهش‌گر. صفوی (۱۳۸۲: ۶۵–۸۵) در مقالهٔ «بحثی دربارهٔ طرح‌های تصویری ازدیدگاهِ معنی‌شناسی شناختی»، طرح‌واره‌های تصوری و در بخشی از کتاب *استعاره* (صفوی ۱۳۹۶: ۹۷– ۱۲۰) نیز به‌طور مجمل استعارهٔ مفهومی را نقد کرده است. وی استعارهٔ مفهومی را اصولاً به‌عنوان استعاره نمی‌پذیرد و آن را جمله‌ای با ساختار اسنادی «آ، ب است» می‌شناسد. نیز در رد اصل یک‌سویگی استعاره می‌گوید: «من بدون کوچک‌ترین تردیدی بر این باورم که در زبان فارسی می‌توان دو حوزهٔ مبدأ و مقصد تمامی عامل نگاشت‌ها را جابه‌جا کرد» (همان: ۱۱۷). سپس، افراشی و حسامی (۱۳۹۲: ۱۴۱– ۱۶۵) نیز در مقالهٔ «تحلیل استعاره‌های مفهومی در یک طبقه‌بندی جدید با تکیه بر نمونه‌هایی از زبان‌های فارسی و اسپانیایی» به طبقه‌بندی انواع استعاره تشکیک کرده و آن را به روش دیگری طبقه‌بندی نموده‌اند. پژوهش‌گران خارجی نیز، مانند ایرانیان، بیش‌تر به کاربست نظریه اهتمام داشته‌اند تا نقد آن؛ اما چند پژوهش‌گر با جدیت به نقد استعارهٔ مفهومی دست یاخته و اصول آن را

در تحقیقات گوناگون آزموده‌اند. از میان نقدهایی که مستقیم یا غیرمستقیم اصل یک‌سویگی را مطمح‌نظر داشته‌اند می‌توان به آثار افراد زیر اشاره کرد:

کارالیت (Karaliutė) دوسویگی نگاشت استعاری را در دو حوزهٔ مفهومی انسان و کامپیوتر در زبان انگلیسی بررسی و با نمونه‌ها و شواهد فراوان اثبات کرده است که در این استعاره جابه‌جایی دو سوی استعاره ممکن است و نمونه‌هایی فراوان وجود دارند که نشان می‌دهند از حوزهٔ انسان برای مفهوم‌سازی کامپیوتر و بالعکس استفاده شده است (Karaliutė 2009: 44-49).

لی و شوارتز (۲۰۱۲) نیز با استفاده از استعارهٔ «چیزی بوی ماهی می‌دهد» (به‌معنی سوءظن‌داشتن) هفت آزمایش روی اثرهای رفتاری «بوی ماهی» بر سوءظن اجتماعی در میان سخن‌گویان انگلیسی انجام داده و به این نتیجه رسیده‌اند که نگاشت استعاری در این استعاره اغلب دوطرفه است و نگاشت‌ها را براساس اصول دست‌رسی و تجربه‌پذیری دانش می‌توان تعدیل و دوسویه کرد.

شن و پُرات نیز با بررسی استعارهٔ «سفر» اصل یک‌سویگی را اصلی مشکوک می‌دانند و برآن‌اند که این اصل فقط در استعاره‌های زبانی صدق می‌کند، حتی اگر در میان دو حوزهٔ مفهومی عدم تقارنی باشد (یعنی یکی از حوزه‌ها برای انتخاب‌شدن به‌عنوان حوزهٔ منبع قابلیت بیش‌تری داشته باشد)، این عدم تقارن ممکن است به‌تنهایی برای ایجاد فرایند یک‌سویگی نگاشت کافی نباشد. ازسوی‌دیگر، از میان دو رابطهٔ بالقوه (یک‌سویگی و دوسویگی)، دوسویگی پایه‌ای‌تر از یک‌سویگی است، زیرا فرایند دوسویگی به‌واسطهٔ حضور دو محرک امکان وقوع می‌یابد، اما فرایند یک‌سویگی برای تحقق کامل به مکانیسمی اضافی نیاز دارد (Shen and Porat 2017: 62-81).

سورن نایکر (۲۰۱۶) نیز، در رسالهٔ دکتری خود، استعاره‌های مفهومی را در گفتمان مذهبی هندو تحلیل کرده و دو اصل یک‌سویگی و تغییرناپذیری را مشکوک دانسته است.

سرینی نارایانان (لیکاف و جانسون ۱۳۹۴: ۹۳) نیز بر آن است که جریان فعال‌سازی نورونی دوطرفه است. بنابراین، نگاشت مفهومی استعاره نیز دوسویه است.

باتوجه‌به پیشینهٔ تحقیق، نقدهایی که بر اصل یک‌سویگی وارد شده‌اند سه گونه‌اند:

گونهٔ نخست پژوهش‌هایی چون پژوهش شن و پرات، کارالیت، و سورن نایکر است که از همان روش تحقیق لیکاف و جانسون بهره برده و استعاره‌های سفر را در یک بافت بررسی کرده و به نتایجی رسیده‌اند که اصل یک‌سویگی را مشکوک می‌دانند.

گونهٔ دوم پژوهش لی و شوارتز است که روشی متفاوت از لیکاف را در پیش گرفته و یک نمونه را در چند بافت متفاوت آزموده‌اند.

گونهٔ سوم پژوهشِ سرینی نارایانان است که با روشی کاملاً متفاوت با بقیه به تحلیل نمونه‌ها پرداخته است. وی ازمنظر عصب‌شناختی نحوهٔ ارتباط‌های نورونی را تحلیل کرده است. سرینی نارایانان بر آن است که در استعارهٔ اولیهٔ «بیش‌تر بالا است» در نمونه‌ای مانند «قیمت‌ها بالا هستند»، قضاوت ذهنی ما دربارهٔ کمیت براساس حوزهٔ حسی ــ حرکتیِ سمت‌گیری قائم (حرکت درجهت بالا و پایین) انجام می‌پذیرد، زیرا در تجربه‌های اولیهٔ خود دیده‌ایم که سطح ارتفاع چیزهایی به‌واسطهٔ افزودن بر آن‌ها بالا می‌رود و با برداشتن از آن‌ها سطحشان پایین می‌آید (همان: ۸۷). مشاهدهٔ مکرر همبستگی میان بیش‌تر و بالا نیز کم‌تر و پایین «به تثبیت اتصالات شبکه‌های نورونی مربوط به تشخیص بیش‌تر در مغز در حوزهٔ کمیت و شبکه‌های نورونی مربوط به تشخیص بالا در حوزهٔ امتدادِ قائم منجر می‌شود» (همان: ۹۱). در «مدل نارایانان، فعال‌سازی به‌صورت دوطرفه میان شبکه‌های مبدأ و هدف جریان دارد» (همان: ۹۲). لیکاف و جانسون دوسویگی نگاشت استعاری را نمی‌پذیرند و می‌گویند «اگر فعال‌سازی در هر دو طرف جریان دارد، چرا استنباط‌ها و زبان مربوط به کمیت را نمی‌توانیم بر امتداد قائم بنگاریم؟ مثلاً، چرا خیلی زیاد معنای خیلی بالا را ندارد؟» (همان: ۹۳).

نارایانان در پاسخ به انتقاد لیکاف و جانسون می‌نویسد:

> نظام نورونی حسی ـ حرکتی ارتباط‌های استنباطی بیش‌تری دارد. لذا، به‌طور ذاتی ظرفیت استنباطی آن از نظام نورونی مشخص‌کنندهٔ تجربهٔ ذهنی بیش‌تر است. همین ویژگی موجب نامتقارنی استعارهٔ مفهومی اولیه می‌شود؛ یعنی نتایج استنباط‌ها فقط در یک جهت جریان دارد، که آن ازسوی حوزهٔ حسی ـ حرکتی به حوزهٔ قضاوت ذهنی است (همان).

چنان‌که می‌بینیم، پاسخ سرینی نارایانان فقط به نوعی از استعاره‌های مفهومی منحصر است که در آن‌ها مبدأ حسی و مقصد انتزاعی است. وی به استعاره‌هایی که هر دو سوی حسی‌اند یا ممکن است هر دو سوی انتزاعی باشند و حتی حوزهٔ مبدأ انتزاعی باشد و حوزهٔ مقصد حسی توجه نکرده است. بنابراین، به همین دلیل حوزهٔ حسی ــ حرکتی را دارای ارتباط‌های استنباطی بیش‌تری نسبت‌به تجربهٔ ذهنی می‌داند. به‌هرروی، نارایانان جریان فعال‌سازی نورونی را دوطرفه می‌داند. بنابراین، نگاشت مفهومیِ استعاره و به‌تبع آن استنباط

را نیز دوسویه تلقی می‌کند؛ با این تفاوت که ظرفیت استنباطی حوزهٔ مبدأ حسی ــ حرکتی بیش‌تر از حوزهٔ مقصد است؛ یعنی استنباط‌ها بیش‌تر از ناحیهٔ مبدأ بر مقصد انطباق می‌یابند و این به‌معنای یک‌سویگی مطلق نیست، بلکه جریان استنباطی از مبدأ به مقصد بیش‌تر است. خلاصهٔ سخن نارایانان شاید این باشد که نگاشت دوسویه است، اما استنباط یک‌سویه است.

تحقیق سرینی نارایانان پژوهشی است که ابزارهای آن در علم عصب‌شناسی است که از دست‌رس نگارندهٔ این مقاله خارج است. بنابراین، صرفاً به نقل پاسخ نارایانان به ادعای یک‌سویگی در استعاره اکتفا می‌کنیم و در درستی و نادرستی آن سخنی نمی‌گوییم. اما، درادامه، هم‌سو با دو گروه نخست، مدعای لیکاف و همکارانش را در نمونه‌هایی از استعاره‌های زبان فارسی بررسی می‌کنیم. در این پژوهش عنصر مهم وجه شبه (جامع یا مفهوم استعاری) را در بررسی یک‌سویگی مطمح‌نظر خواهیم داشت و بررسی خواهیم کرد که آیا در هنگام تغییر جایگاه دو قطب استعاره وجه شبه ثابت می‌ماند یا تغییر می‌کند؟ توجه به وجه شبه به‌نوعی توجه به بافت (مانند پژوهش لی و شوارتز) و دیگر عناصر مؤثر در تغییر معنا نیز محسوب می‌شود، زیرا اگر تغییر بافت موجب تغییر معنا و مفهوم استعاری شود، ناگزیر وجه شبه نیز تغییر خواهد کرد.

پژوهش ما با پژوهش‌های یادشده از جهاتی متفاوت است؛ یکی از این منظر که آن‌ها صرفاً درپیِ آزمایش یک‌سویگی برآمده و سرانجام آن را مردود یا مشکوک دانسته‌اند؛ دیگر این‌که آن‌ها، مانند لیکاف، به عامل پیوند میان دو حوزهٔ مبدأ و مقصد توجه نکرده‌اند، اما ما با ملحوظ‌داشتن مفهوم استعاری درپیِ تقویت اصل نیز هستیم. در نمونه‌هایی که این گروه ذکر کرده‌اند، موضوع و مفهوم استعاره هنگام جابه‌جایی دو قطب تغییر کرده است. ما برآنیم، طبق تعریفی که لیکاف و جانسون از استعاره ارائه می‌دهند، نگاشت استعاری اغلب دوسویه است، اما اگر وجه شبه، یا همان مفهوم استعاری که درپیِ فهم آن هستیم، یک‌سان و ثابت باشد، اصل یک‌سویگی قوام بیش‌تری خواهد یافت، اما در بخش کوچکی از استعاره‌ها حتی حفظ وجه شبه واحد نیز موجب یک‌سویگی نگاشت نمی‌شود.

روش تحقیق در این مقاله بدین‌گونه است که نخست اجمالاً به برخی نقاط ضعف نظریهٔ استعارهٔ مفهومی اشاره می‌کنیم. سپس، اصل یک‌سویگی نگاشت را براساس وجه شبه با عنایت به نمونه‌هایی از زبان فارسی می‌آزماییم.

۲. اصل یک‌سویگی چیست؟

ازنظرِ لیکاف و جانسون، جریان نگاشت در استعارهٔ مفهومی یک‌سویه است؛ یعنی

> استعاره حاصل نگاشت از حوزهٔ مبدأ به‌سمت حوزهٔ مقصد است نه برعکس. برای مثال، درحالی‌که می‌توانیم ازدواج را براساس سفر سازمان دهیم، نمی‌توانیم سفر را براساس ازدواج به استعاره درآوریم. وجود مبدأ و مقصد درواقع تأییدی بر یک‌سویگی استعارهٔ مفهومی است (راسخ مهند ۱۳۹۳: ۶۴).

پس از انتشار دیدگاه‌های لیکاف و جانسون، برخی نقدهایی بر این آثار نوشتند و آنان نیز به برخی از این نقدها پاسخ دادند. ازجمله در بخش اول کتاب *فلسفهٔ جسمانی* (۱۳۹۴: ۷۹– ۹۹)، هنگام بحث دربارهٔ استعاره‌های اولیه، دیدگاه‌ها و پژوهش‌های سرینی نارایانان دربارهٔ استعارهٔ اولیه و فعال‌شدن جریان دوطرفه میان شبکه‌های مبدأ و هدف در نگاشت استعاری را نقل و نقد می‌کنند. ضمن این‌که دیدگاه نارایانان دربارهٔ اساس تجربی فهم در استعاره‌های اولیه را تأیید می‌کنند، اما دوطرفه‌بودن جریان فعال‌سازی نورونی میان حوزهٔ مبدأ و مقصد را مردود می‌دانند و اصل یک‌سویگی را معتبر می‌شمارند (بنگرید به همان: ۹۲). علاوه‌براین، در هنگام نقد اصل شباهت در نظریهٔ کلاسیک استعاره، استدلال می‌کنند که

> اگر استعاره‌ها صرفاً بیان‌گر شباهت باشند، آن‌گاه باید متقارن باشند و نباید تمایزی میان هدف ـ مبدأ وجود داشته باشد. مبدأ همان قدر باید قابل‌بیان برحسب هدف باشد که هدف برحسبِ مبدأ. اما این همان چیزی نیست که در گسترهٔ وسیعی از مثال‌ها دیده می‌شود. واژه‌هایی را که جنبه‌های مسافرت را توصیف می‌کنند می‌توان برای مشخص‌ساختن عشق به‌کار برد، اما عکس این گفته صادق نیست (همان: ۱۹۵).

این‌ها نمونه‌هایی از دلایل و اسناد لیکاف و همکارانش برای اثبات یک‌سویگی در استعاره است.

۱.۲ نقد اصل یک‌سویگی

یکی از ضعف‌های مهم استعارهٔ مفهومی عدم شفافیت آن است. ازنظر لیکاف و جانسون، «جوهر و اساس استعاره درک‌کردن و تجربه‌کردن "چیزی" براساس "چیزی دیگر" است»

(لیکاف و جانسون ۱۳۹۵: ۱۶). آنان تعریفی کلی و غیردقیق از استعارهٔ مفهومی ارائه داده‌اند. به‌عبارتی، این تعریف جامع است، اما مانع نیست. براساس نظر لیکاف و جانسون و باتوجه‌به نمونه‌هایی که مکرر نقل می‌کنند، در استعارهٔ «زندگیْ سفر است» زندگی را به‌واسطهٔ سفر درک می‌کنیم. آیا در این استعاره ما همهٔ زندگی و مطلق زندگی و همهٔ اوصاف و انواع آن را با سفر درک می‌کنیم یا بخشی از زندگی و گونه‌ای از آن یا برخی اوصاف آن را؟ یا در استعارهٔ «مناظرهْ جنگ است»، آیا کل مناظره و همهٔ انواع و اوصاف آن را به‌واسطهٔ جنگ درک می‌کنیم یا فقط اجزائی و ابعادی یا اوصافی از مناظره را؟ طبیعتاً در هر دو استعاره بخشی یا گونه‌ای و اوصافی از زندگی و مناظره را از رهگذر سفر و جنگ می‌شناسیم نه کلیت و انواع آن دو را. چون اگر کلیتِ مثلاً «الف» را از رهگذر «ب» می‌شناختیم، باید در همهٔ زمان‌ها و مکان‌ها چنین می‌بود و هیچ‌گاه الف به‌واسطهٔ «ج» یا «چ»، «ح»، «خ» و ... شناخته نمی‌شد. ما در استعاره یکی یا چند تا از اوصاف یا مؤلفه‌های معنایی «الف» را از رهگذر مثلاً «ب» می‌شناسیم و برخی صفات و ویژگی‌های دیگر را به‌واسطهٔ «ج» و برخی صفات دیگر را به‌واسطهٔ «چ» و قس علی هذا. این عیب بزرگ‌ترین عیب نظریهٔ استعارهٔ مفهومی است که خلأ وجه شبه یا مفهوم به‌کاررفته در استعاره را نشان می‌دهد، اما عیوب دیگری نیز در این نظریه دیده می‌شود.

ازجمله این‌که گاهی بسیاری از مثال‌هایی که برای استعاره نقل می‌کنند استعاره نیستند، بلکه مجازند؛ از آن جمله است: «شاد بالاست؛ غمگین پایین است»، «هوشیار بالاست؛ ناهوشیار پایین است»، «سلامتی و زندگی بالاست؛ بیماری و مرگ پایین است»، «تسلط یا نفوذداشتن بالاست؛ تحت سلطه یا نفوذبودن پایین است»، «بیش‌تر بالاست؛ کم‌تر پایین است» (همان: ۳۰ـ ۳۳)، یا این‌که از استعاره‌های اولیه و ریزاستعاره‌هایی سخن گفته‌اند که اساس استعاره‌های مرکب شده‌اند، اما هم استعاره‌های اولیه و ریزاستعاره‌ها را استعارهٔ مفهومی نامیده‌اند هم استعاره‌های مرکب را. گاهی نیز استعارهٔ مفهومی را دربرابر استعارهٔ زبانی نهاده و بعدها گفته‌اند: استعاره‌های زبانی نیز ممکن است مفهومی باشند. مثلاً، «زندگی هدف‌مند مسافرت است» را استعارهٔ مرکبی می‌دانند که از چهار ریزاستعاره (۱. زندگی هدف‌مند مسافرت است؛ ۲. شخصی که زندگی را برنامه‌ریزی می‌کند مسافر است؛ ۳. هدف‌های زندگی مقصدها هستند؛ ۴. برنامهٔ زندگی نقشهٔ سفر است) تشکیل شده است (بنگرید به لیکاف و جانسون ۱۳۹۴: ۱۰۲). بنابراین، وقتی از یک‌سویگی نگاشت استعاری سخن می‌گویند، معلوم نیست منظورشان کدام‌یک از انواع استعاره‌های اولیه، ریزاستعاره‌ها، استعاره‌های زبانی، یا استعاره‌های مرکب است.

افزون‌براین، در ارائهٔ مثال‌ها نیز وحدت رویه ندارند. مثلاً، گاهی می‌گویند: «زندگی سفر است»، گاهی نیز زندگی را موصوف به صفت «هدف‌مند» می‌کنند: «زندگی هدف‌مند مسافرت است» (بنگرید به همان).

۲.۲ اصل یک‌سویگی و وجه شبه/ جامع (یا همان مفهومی که در استعاره وجود دارد)

چنان‌که گذشت، بی‌دقتی در تعریف استعارهٔ مفهومی موجب ابهام و تناقض در اجزا و اصول آن نیز شده است؛ ازجمله در اصل یک‌سویگی که مدعی است «استعاره حاصل نگاشت از حوزهٔ مبدأ به‌سمت حوزهٔ مقصد است، نه برعکس. برای مثال، درحالی‌که می‌توانیم ازدواج را براساس سفر سازمان دهیم، نمی‌توانیم سفر را براساس ازدواج به استعاره درآوریم. وجود مبدأ و مقصد درواقع تأییدی بر یک‌سویگی استعارهٔ مفهومی است» (راسخ مهند ۱۳۹۳: ۶۴). اگر این تعریف از یک‌سویگی درست باشد، باید حوزه‌های مبدأ و مقصد، مثلاً در این‌جا «سفر» و «ازدواج» همیشه دارای مشخصات و ویژگی‌های ثابت و صُلبی باشند که نه با تغییر منظر نه با تغییر بافت و کاربرد هیچ تغییری در معنای حوزه‌ها و به‌تبع آن در معنی استعاره، یعنی وجه شبه، نیز ایجاد نشود؛ درحالی‌که، طبق نظریهٔ زبان‌شناسان شناختی، که لیکاف و جانسون خود از پایه‌گذاران آن‌اند، «معنی زبانی پویا و قابل‌انعطاف است و براساس کاربرد عینی و تجربه به‌دست می‌آید» (همان: ۲۲–۲۳). این مشکل از آن‌جا سرچشمه می‌گیرد که آنان «اصل شباهت» در نظریهٔ کلاسیک استعاره را مردود دانسته‌اند.

۱.۲.۲ فهم نادرست از اصل شباهت و رد آن

لیکاف و جانسون می‌گویند: «اگر استعاره‌ها صرفاً بیان‌گر شباهت باشند، آن‌گاه باید متقارن باشند. نباید تمایزی میان هدف ـ مبدأ وجود داشته باشد» (۱۳۹۴: ۱۹۵). به‌رغم نظر لیکاف و جانسون، نظریهٔ کلاسیک مدعی نیست که دو سوی استعاره با هم شباهت مطلق دارند که موجب تقارن شود، بلکه مدعی است رابط میان دو سوی استعاره چیزی جز نسبت شباهت نیست. نظریهٔ کلاسیکْ متفاوت‌بودن دو سوی استعاره را مفروض می‌داند و بر این باور است که استعاره در نسبت شباهت میان دو سوی آن اغراق می‌کند.

دریافت نادرست لیکاف و جانسون از اصل شباهت موجب شده است تا مبنای نادرستی برای استدلال خود داشته باشند و به نتیجهٔ غلط برسند. آنان شباهت را موجب

ایجاد تقارن میان دو سوی استعاره و ازمیان‌رفتن تمایز میان مبدأ و مقصد می‌دانند و مدعی‌اند چون تقارن نیست و تمایز هست، پس جریان نگاشتِ استعاری یک‌سویه است. این استدلال نادرست است، زیرا چنان‌که شلگل بیان می‌کند: «همهٔ امور با یک‌دیگر مربوط‌اند. بنابراین، همهٔ امور دال بر یک‌دیگرند؛ هر جزئی از عالمِ وجودْ بازتابی از کلّ است» (به‌نقل‌از ولک ۱۳۷۴: ۵۷). شلگل نمی‌گوید که همه چیز با هم تقارن دارند و هیچ تمایزی با هم ندارند، بلکه به امکان ارتباط میان امور توجه دارد. همه چیز در عین این‌که با هم تمایز دارند و یک چیز نیستند، از جهتی یا جهاتی باتوجه‌به بافت با هم مربوط‌اند؛ یعنی قابلیت ربط دارند. این ربطْ همان چیزی است که آن را شباهت می‌گویند.

زبان‌شناسان شناختی برآن‌اند که «زبان بازتاب مستقیم شناخت است؛ به این مفهوم که هر عبارت زبانیِ خاصْ وابسته به شیوهٔ خاصِ مفهوم‌سازیِ یک موقعیتِ معین است» (لی ۱۳۹۷: ۱۱). یعنی معنای زبانْ برآمده از کاربرد عینی آن است و بافتْ نقش مهمی در معنای زبانی دارد و تغییر بافت موجب تغییر معنا خواهد بود. مثلاً، «درخت» در یک بافت با انسان ربط دارد و در بسیاری بافت‌های دیگر ربطی به انسان ندارد. همین درخت در بافتی دیگر با کوه ربط می‌یابد و الی آخر. علت این امر آن است که هر دالی از چندین مؤلفهٔ معنایی بالفعل تشکیل شده است و همین دال بالقوه توانایی اخذ معناهای بی‌شماری را دارد. بنابراین، دال‌ها هم براساس مؤلفه‌های بالفعل با هم شباهت و پیوند می‌یابند هم براساس مؤلفه‌های بالقوه. اگر دالی مانند «درخت» مؤلفه‌های «+ جاندار، + گیاه، + قائم، +ثابت، و ...» را داشته باشد و دالی دیگر مانند «کوه» نیز دارای مؤلفه‌های «– جاندار، – گیاه، + قائم، + ثابت، و ...» باشد و دالی دیگر مانند «انسان» دارای مؤلفه‌های «+ جاندار، + متحرک، + قائم، و...» باشد، به‌رغم اشتراک در برخی مؤلفه‌ها، مطمئناً نوع و ترتیب مؤلفه‌ها در هیچ‌یک مطلقاً یک‌سان نخواهد بود. بنابراین، درخت و کوه به‌واسطهٔ مولفهٔ «+ قائم و + ثابت» با هم مرتبط می‌شوند و درخت و انسان نیز در مؤلفهٔ «+ جاندار و + قائم» مشترک و مشابه خواهند بود. چون مشابهتِ مطلق بین حوزه‌ها وجود ندارد، هیچ‌گاه کلیت هیچ حوزه‌ای با حوزهٔ دیگر شناخته نمی‌شود، بلکه همیشه جزئی از چیزی با جزئی از چیز دیگر درک می‌شود. پس «شباهت» آن نیست که لیکاف و جانسون می‌گویند. اگر تعریف آنان را بپذیریم، آن‌گاه می‌بینیم که در دنیا هیچ‌گاه دو چیز دارای شباهت مطلق (و تقارن مطلق) نمی‌یابیم.

۲.۲.۲ اهمیت نسبت شباهت و وجه شبه در ساختار استعاره

لیکاف و جانسون فقط به دو قطب استعاره یعنی مبدأ و مقصد توجه دارند و سخنی از نوع رابطهٔ میان این دو قطب بر زبان نمی‌آورند و حلقهٔ واسطی میان دو قطب نمی‌بینند. بنابراین، برآن‌اند که استعاره‌های متعارف براساس شباهت شکل نگرفته‌اند (لیکاف و جانسون ۱۳۹۵: ۲۳۷). برخلاف دیدگاه ایشان،

> نسبت شباهت اساسی‌ترین و بنیادی‌ترین نسبت میان عناصر و مؤلفه‌ها و نهایتاً میان دو قطب تشکیل‌دهندهٔ استعاره است ... اگر در استعاره چیزی وجود داشته باشد که با توسل به آن بتوان نام استعاره بر آن اطلاق کرد، نسبت شباهت است (مهرگان ۱۳۹۴: ۵۷).

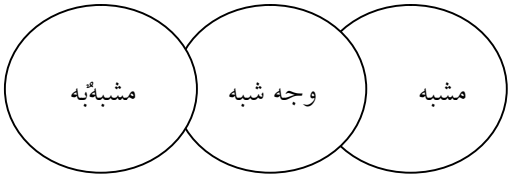

با حذف نسبت شباهت، نخستین تغییری که در ساختمان سه‌حدی استعاره (مشبه، وجه شبه، و مشبهٌبه) ایجاد می‌شود گسیختن ارتباط میان دو قطب و به‌تبع آن حذف حلقهٔ واسط یا وجه شبه است، زیرا با حذف نسبت شباهت علت وجودی حلقهٔ واسط، یعنی وجه شبه که اتصال‌دهندهٔ خصایص برجسته و مشترک میان دو قطب است، از میان می‌رود و با این عمل حلقات سه‌گانه و پولادین استعاره از هم گسیخته می‌شوند و آن‌چه برجای می‌ماند دو حلقهٔ جدا از هم و فاقد ارتباط درونی با یک‌دیگر است (همان: ۵۸).

بی‌توجهی لیکاف و همکاران به نسبت شباهت در میان دو قطب استعاری و درپیِ آن خروج وجه شبه از نظریهٔ استعارهٔ مفهومی موجب شده است تا آنان عنصری برای ایجاد پیوند میان دو قطب نداشته باشند. بنابراین، وقتی از یک‌سویگی سخن می‌گویند، سخنشان مبهم و نارسا می‌شود.

این اشتباه صاحبان نظریه به منتقدان نیز سرایت کرده است و آنان نیز در نقد اصل یک‌سویگی وجه شبه را نادیده گرفته‌اند. وقتی دو سوی استعاره بدون پیوند با وجه شبه موجود یا همان مفهومی که ازطریق نگاشت استعاری می‌فهمیم جابه‌جا می‌شوند، درحقیقت، استعاره‌ای کاملاً متفاوت ساخته می‌شود که هیچ پیوندی با استعارهٔ قبل ندارد. دوسویه‌دانستن استعارهٔ «انسان کامپیوتر است» ازسوی منتقدان به‌دلیل ابهام نظریهٔ استعاره و حفرهٔ موجود در آن است. با تغییر جای دو سوی استعاره (انسان و کامپیوتر)، وجه شبه نیز

تغییر می‌کند و استعارهٔ جدید ارتباطی با استعارهٔ قبل ندارد؛ جز این‌که از کامپیوتر و انسان بهره برده‌اند. این نوع از استعاره همان تشبیه عکس یا مقلوب است که از صدها سال پیش در بلاغت ایرانی و اسلامی شناخته شده بود. تشبیه مقلوب تشبیهی است که «دو چیز را به یک‌دیگر، هر کدام را به وجهی تشبیه کنند، مانند

پشت زمین چو روی فلک گشته از سلاح روی فلک چو پشت زمین گشته از غبار»

(به‌نقل‌از همایی ۱۳۸۹: ۱۷)

در بیت بالا، پشت زمین به روی فلک و روی فلک به پشت زمین تشبیه شده، اما وجه شبه متفاوت است. درحقیقت، دو تشبیه متفاوت در بیت بالا وجود دارد.

۳.۲.۲ پیش‌نهادی برای تقویت اصل یک‌سویگی

پس از این‌که مشخص شد اصل یک‌سویگی نارساست، برای رفع این ضعف و تقویت و اصلاح آن، می‌توان قید «همان مفهوم یا مفاهیم مفهوم یا مفاهیم معین/ همان جامع (وجه شبه)» را به تعریف اصل یک‌سویگی افزود و آن را بدین‌صورت بازنوشت: «استعاره حاصل نگاشتِ "مفهوم یا مفاهیمی معین" از حوزهٔ مبدأ به‌سمت حوزهٔ مقصد است، نه برعکس». یعنی نمی‌توان برای بیان همان مفهوم جای مبدأ و مقصد را تغییر داد. مثلاً، استعارهٔ «انسان کامپیوتر است» با افزودن این قید کاملاً یک‌سویه می‌شود. هنگامی‌که کامبیز در انجام‌دادن کارهای ذهنی، مانند محاسبه‌کردن اعداد یا تحلیل داده‌ها، دارای سرعت و دقت بالایی است، می‌گوییم «کامبیز کامپیوتر است»، اما وقتی که کامپیوتری در اجرای همان اعمال (محاسبه‌کردن اعداد یا تحلیل داده‌ها) دارای سرعت بالایی باشد، نمی‌گوییم «کامپیوتر کامبیز است»، زیرا در میان مردم چنین شایع شده است که سرعت پردازش و دقت عمل کامپیوتر از انسان بیش‌تر است. اما اگر مفهوم ثابت و معین نباشد و تغییر کند، می‌توان مبدأ و مقصد را جابه‌جا کرد، مانندِ عبارات زیر که از سایت‌های اینترنتی گرفته شده است:

«آموزشِ تغییر زمان خواب‌رفتن ویندوز» (کامپیوتر انسان است).

«مهم‌ترین عاملی که باعث قفل و مرگ ویندوز می‌شود تصادم سخت‌افزاری است» (کامپیوتر انسان است).

«مغزم قادر به پردازش این ویدیو نیست؛ هی اِرور می‌ده؛ امیدوارم ری‌سِت نشم» (انسان کامپیوتر است).

حال، برخی از مثال‌هایی را که کارالیت (Karaliutė 2009: 44- 49) برای اثبات دوسویگی نقل کرده است بررسی می‌کنیم. کارالیت می‌گوید در استعارهٔ «کامپیوتر انسان است» تعبیراتی چون زندگی و مرگ، خواب و بیداری، فکرکردن، هوشمندی، و ارتباط کلامی، که هنگام گفت‌وگو دربارهٔ کامپیوتر به‌کار می‌رود، از حوزهٔ انسانی گرفته شده است.[۱]

Now the face of the tiny computer is alive with numbers.

در حال حاضر، صفحهٔ کامپیوتر کوچک با اعداد زنده است.

If every computer died tonight, life would go on.

هر کامپیوتر امشب بمیرد، زندگی ادامه خواهد داشت.

Make sure your computer puts itself to sleep if it's idle for more than 15 or 30 minutes.

مطمئن شوید که کامپیوتر شما بعد از ۱۵ تا ۲۰ دقیقه بی‌کار مانده به حالت خواب می‌رود.

After awakening the computer from its power-save slumber he copied the add-in from the floppy back to the internal hard drive.

پس از این‌که کامپیوتر از حالت چرت برای کاهش مصرف انرژی بیدار شد، اطلاعات افزوده را از فلاپی به هارد درونی رونوشت کرد.

Why think if the computer can do the thinking for you?

چرا گمان می‌کنید که کامپیوتر می‌تواند به جای شما فکر کند؟

The Sun indexing project has attempted to develop a computer program "smart" enough to categorize new information it encounters.

پروژهٔ نمایه‌سازی خورشید کوشیده است تا یک برنامهٔ کامپیوتری هوشمند طراحی کند که بتواند اطلاعات تازه‌ای را که دریافت می‌کند طبقه‌بندی کند.

The computer's telling them it's in stock.

کامپیوتر به آن‌ها گفته که آن در انبار است.

و در استعارهٔ «انسان کامپیوتر است» تعبیرات زبانی مربوط به ممموری، سرعت، و برنامه‌نویسی، که دربارهٔ انسان به‌کار می‌رود، از حوزهٔ کامپیوتر گرفته شده است. بنابراین، این استعاره دوسویه است:

My mind's not a computer, Bodie. I don't remember every single item in every untidy report that the two of you have ever put in.

بادی، ذهن من کامپیوتر نیست. من نمی‌توانم هر آیتم را به‌تنهایی از میان دو گزارش نامرتب شما به‌یاد آورم.

It was in fact going to be a "complex" process steady and patient activity to delete from people's minds the remains of the past, the obsolete conceptions, mentalities and customs …

حذف‌کردن باورهای کهن، طرز تفکر، و عادات و رسوم از ذهن مردم، درحقیقت، فرایندی پیچیده و زمان‌بر و نیازمند شکیبایی است.

Like a computer, it's not that you're clever, it's just that you can access old records with amazing speed.

شما باهوش نیستید، مانند یک کامپیوتر فقط می‌توانید با سرعت شگفت‌انگیز به سوابق قدیمی دست‌رسی پیدا کنید.

your minds have programmed you against wealth and pleasure.

ذهنتان شما را برای شادی و تن‌درستی برنامه‌مند کرده است.

With the mind and body so negatively programmed, this golfer is unlikely to produce his best swing.

باتوجه‌به این‌که ذهن و بدن این گلف‌باز به‌طور منفی برنامه‌ریزی شده است، بعید به‌نظر می‌رسد که بتواند بهترین سوئینگش را انجام دهد (.ibid).

نقد کارالیت، براساس تعریفی که لیکاف و جانسون از استعارهٔ مفهومی ارائه داده‌اند، کاملاً درست است، زیرا ابتدا کامپیوتر از رهگذر انسان درک شده، سپس انسان از رهگذر کامپیوتر شناخته شده است. اگر در تعبیرات زبانی استعارهٔ «انسان کامپیوتر است» دقت کنیم، می‌بینیم که یک مفهوم معین و مشخص در مثال‌های فوق وجود ندارد؛ یعنی هیچ‌یک از تعابیر زبانی در استعارهٔ «انسان کامپیوتر است» با تعابیر زبانی استعارهٔ «کامپیوتر انسان است» تقابل ندارد. به‌عبارتی‌دیگر، وارونهٔ آن نیست، بلکه هر تعبیر زبانی دارای مفهومی متفاوت است. در استعارهٔ «کامپیوتر انسان است» زندگی و مرگ کامپیوتر مفهوم کارکردن یا نکردن را منعکس می‌کند؛ به‌خواب‌رفتن کامپیوتر مفهوم کم‌شدن فعالیت را بازتاب داده است؛ بیدارشدن کامپیوتر نیز مفهوم کاملاً فعال‌شدن را انعکاس داده است و در استعارهٔ فکرکردن مفهوم محاسبه‌کردن نگاشت یافته است. اما در استعارهٔ «انسان کامپیوتر است» دیلیت‌کردن (حذف‌کردن) از ذهن مفهوم فراموش‌کردن را منعکس می‌کند و سرعت شگفت‌انگیز انسان در بازیابی اطلاعات قدیمی نیز مفهوم تیزهوشی را منعکس می‌کند؛ برنامه‌نوشتن ذهن برای

انسان نیز مفهوم هدف‌داشتن را انعکاس می‌دهد. چنان‌که می‌بینیم، این مثال‌ها اصل یک‌سویگی را نقض می‌کنند، زیرا واژگان حوزهٔ کامپیوتر برای معرفی انسان و واژگان حوزهٔ انسان برای معرفی کامپیوتر به‌کار رفته‌اند.

نکتهٔ درخورتوجه در جابه‌جایی حوزهٔ مبدأ با مقصد این است که به‌واسطهٔ کامپیوتر بخشی از ویژگی‌های انسانی را درک می‌کنیم و به‌واسطهٔ انسان نیز برخی ویژگی‌های کامپیوتر را می‌شناسیم؛ ویژگی‌هایی که مشترک نیستند. بنابراین، باوجوداین‌که حوزه‌های مبدأ و مقصد جابه‌جا شده‌اند، هیچ مفهوم مشترکی در نگاشت‌ها وجود ندارد. در استعارهٔ «کامپیوتر انسان است»، برایند تعبیرات زبانی این است که کامپیوتر ازلحاظ خوابیدن، بیدارشدن، و مردن انسان است و برایند استعارهٔ «انسان کامپیوتر است» نیز این است که انسان ازلحاظ فراموش‌کردن اطلاعات یا بازیابی اطلاعات و برنامه‌داشتن کامپیوتر است. بنابراین، با افزودن قید وحدت مفهومی یا مفهوم معین (وجه شبه/ جامع)، اصل یک‌سویگی قوام بیش‌تری خواهد یافت.

«عشق سفر است» استعارهٔ دیگری است که لیکاف و جانسون آن را بررسی کرده و مدعی‌اند می‌توانیم ازدواج را براساس سفر سامان دهیم، ولی سفر را براساس ازدواج سامان‌دهی نمی‌کنیم.

LOVE IS A JOURNEY

Look how far we've come	ببین چه‌قدر راه آمده‌ایم
We're at a crossroads	ما بر سر دوراهی هستیم
We'll just have to go our separate ways	باید راهمان را از هم جدا کنیم
We can't turn hack now	نمی‌توانیم به عقب برگردیم
I don't think this relationship is going anywhere	روابط ما به جایی نمی‌رسند
Where are we?	کجا هستیم
This relationship is a dead-end street	رابطهٔ ما کوچهٔ بن‌بست است
Our marriage is on the rocks	ازدواج ما به صخره برخورد کرد

(Lakoff and Johnsen 2003: 45- 46)

این استعاره نیز مانند نمونهٔ قبلی است. اگر بخواهیم با حفظ وجه شبه یا مفهوم استعاری نگاشت‌ها را دوسویه کنیم، نمی‌توانیم، اما اگر مفهوم معینی مدنظرمان نباشد، می‌توانیم مبدأ و مقصد را جابه‌جا کنیم. در نمونه‌های زیر سفر براساس عشق سازمان‌دهی شده است:

در سفرها این جملات بسیار شنیده می‌شوند:

بچه‌ها بهتر است رسول رو مادرخرجش کنیم.

رسول به اعضای گروه می‌گوید: بچه‌ها از این سمت حرکت کنید. شام چی دوست دارید براتون بخرم. پول زیادی نداریم، بهتره به نون و پنیر قناعت کنید. کامبیز، شما ظرف‌ها رو ببر بشور. حسن، بیا این پول رو بگیر و برو نون بخر.

اعضای گروه خطاب به مادرخرج (با شوخی و طنز): مامان، ما گرسنه‌ایم. اگه ممکنه، ما رو به رستوران ببر. می‌شه مقداری میوه و تنقلات هم بخری. بچه‌ها به حرف مامان گوش بدید. الخ.

این تعابیر نشان می‌دهد که اعضای گروه مانند اعضای خانواده‌اند و سفر براساس زندگی سامان‌دهی شده است. بنابراین، استعاره، برخلاف نظر لیکاف و جانسون و طبق تعریف آن‌ها، دوسویه است.

«بیش‌تر بالاست» نمونهٔ دیگری است که لیکاف و جانسون و دیگر پژوهش‌گران این حوزه آن را به‌عنوان استعاره نقل و بررسی کرده‌اند؛ درحالی‌که این نمونه، چنان‌که پیش‌تر متذکر شدیم، مَجاز است و استعاره نیست، زیرا افزوده‌شدن بر چیزی موجب بالارفتن سطح آن می‌شود و این نوعی از کاربرد مجازی است که می‌تواند به علاقهٔ سببیت باشد. سرینی نارایانان «بیش‌تر بالاست» را به‌عنوان استعاره تحلیل کرده و دوسویه دانسته است، اما لیکاف آن را یک‌سویه می‌داند و می‌گوید: «اگر فعال‌سازی در هر دو طرف جریان دارد، چرا استنباط‌ها و زبان مربوط به کمیت را نمی‌توانیم بر امتداد قائم بنگاریم؟ مثلاً، چرا خیلی زیاد معنای خیلی بالا را ندارد؟» (لیکاف و جانسون ۱۳۹۴: ۹۳).

صرف‌نظراز نادرستی مثال فوق، باید دید آیا همیشه بیش‌تر بالاست؟ یعنی آیا همیشه این استعاره (ازنظر ما، مَجاز) صادق است؟ نه مطمئناً همیشه بیش‌تر بالا نیست. اگر به کفهٔ ترازو توجه کنیم و براساس حوزهٔ ترازوهای شاهین‌دار بخواهیم استعاره (ازنظر ما، تعبیر مجازی) به‌کار بَریم، آن‌گاه بیش‌تر پایین است؛ یعنی بیش‌تر سنگین است. اگر به حوزهٔ درختان میوه‌دار و بی‌میوه نیز توجه کنیم، همین‌گونه است. اما در مواقعی که «بیش‌تر بالاست»، یعنی هنگام افزایش حجم و کمیت و درپیِ آن افزایش ارتفاع، به‌نظر می‌رسد می‌توانیم «خیلی زیاد» را در معنای «خیلی بالا» به‌کار ببریم؛ دستِ‌کم این امر در زبان فارسی ممکن است. هنگامی‌که می‌گوییم:

آب حوض خیلی زیاد شد، ممکن است سرریز کند؛

آب چاه خیلی زیاد شد، ممکن است پمپ زیر آب برود؛
آب پشت سدها نسبت‌به پارسال خیلی زیاد شد، ممکن است آب سدها سرریز کند؛
آب استخر خیلی زیاد است، ممکن است به شما قد ندهد.

در همهٔ موارد بالا «زیاد» در معنای «بالاآمدن» یا «بالابودن آب» است، یا وقتی که در شهری محدودیت ارتفاع برای ساختمان‌ها هست، مأمور شهرداری به صاحب ملکی می‌گوید: «تعداد طبقات این ساختمان خیلی زیاد است»؛ یعنی بلند است و باید از طبقات آن کاسته شود یا جریمه شود.

نمونه‌های فراوانی در گفتارها و نوشتارهای فارسی یافت می‌شود که بدون درنظرگرفتن وجه شبه معین دو قطب استعاره در آن‌ها جابه‌جا شده‌اند، مانندِ

الف ۱: انسان میوه است: فلانی هلو است. دختر فلانی ترشیده. فلانی رسیده است.

دختر به‌شرط چاقو کم‌تر به‌دست آید اغلب در این زمانه کالند یا لهیده
(اخوان ۱۳۶۸: ۲۴۳)

الف ۲: میوه انسان است: گردن گلابی را ببر.

دوستان دختر رز توبه ز مستوری کرد شد بر محتسب و کار به دستوری کرد
(حافظ ۱۳۷۱: ۱۰۱)

ب ۱: انسان درخت است:

دزدیده چون جان می‌روی اندر میان جان من
سرو خرامان منی، ای رونق بستان من
(مولوی ۱۳۷۶: ۶۷۱)

«و امیر ابواحمد، ادامَ الله سلامته، شاخی بود از اصل دولت امیر ماضی، انار الله برهانه، هرکدام قوی‌تر و شکوفه آب‌دارتر و نیرومندتر» (بیهقی ۱۳۷۶: ۳۶).

باغ مرا چه حاجت سرو و صنوبر است شمشاد خانه‌پرور ما از که کم‌تر است
(حافظ ۱۳۷۱: ۲۹)

مرا در خانه سروی هست کاندر سایهٔ قدش
فراغ از سرو بستانی و شمشاد چمن دارم
(همان: ۲۳۴)

ب ۲: درخت انسان است:

گل جامه‌در از دست تو، وی چشم نرگس مست تو
ای شاخه‌ها آبست تو، وی باغ بی‌پایان من

(مولوی ۱۳۷۶: ۶۷۱)

سایه تا بازگرفتی ز چمن مرغ سحر　　آشیان در شکن طرهٔ شمشاد نکرد

(حافظ ۱۳۷۱: ۱۰۳)

ای صبا، گر به جوانان چمن بازرسی　　خدمت ما برسان سرو و گل و ریحان را

(همان: ۷)

با صبا در چمن لاله سحر می‌گفتم　　که شهیدان که‌اند این همه خونین‌کفنان

(همان: ۲۷۸)

ج ۱: انسان ساختمان است: فلانی کلنگی شده است. فلانی بینی‌اش را کوبید و از نو ساخت.

«رواق منظر چشم من آشیانهٔ توست» (همان: ۲۵).

ج ۲: ساختمان انسان است: دیوارش شکم داده. ساختمان سرحال و روپایی هست. دستی به سر و روش بکشی، خیلی زیبا می‌شه. خونه رو لخت کردی.

د ۱: انسان گیاه است:

سرت سبز باد و تن و جان درست　　مبادت کیانی کمرگاه سست

(فردوسی ۱۳۷۵: ۸۹)

درخت تو گر بار دانش بگیرد　　به زیر آوری چرخ نیلوفری را

(ناصرخسرو قبادیانی ۱۳۵۷: ۱۴۲)

خلق همه یک‌سره نهال خدای‌اند　　هیچ نه برکن تو زین نهال و نه بشکن

(همان: ۱۷۰)

د ۲: گیاه انسان است: «چشم نرگس به شقایق نگران خواهد شد» (حافظ ۱۳۷۱: ۱۱۷). «از زبان سوسن آزاده‌ام آمد به گوش» (همان: ۳۲). «با صبا در چمن لاله سحر می‌گفتم/ که شهیدان که‌اند این همه خونین‌کفنان» (همان: ۲۷۸). «ای صبا گر به جوانان چمن بازرسی/ خدمت ما برسان سرو و گل و ریحان را» (همان: ۷).

چنان‌که می‌بینیم، در این مثال‌ها از واژه‌های حوزهٔ انسان برای وصف حوزهٔ میوه، درخت، ساختمان، و گیاه استفاده شده و متقابلاً واژه‌های حوزهٔ میوه، درخت، ساختمان، و گیاه نیز برای وصف انسان به‌کار رفته است که کاملاً ناقض اصل یک‌سویگی موردنظر لیکاف و جانسون است. حال اگر قید «همان وجه شبه» را به نگاشت استعاری بیفزاییم، اصل یک‌سویگی نخست در تعبیرات زبانی استعاره و درپیِ آن در استعارهٔ مفهومی از وجاهت بیش‌تری برخوردار می‌شود. ازباب نمونه، وجه شبه در تعبیرات زبانی استعارهٔ «انسان میوه است» با وجه شبه در تعبیرات زبانی «میوه انسان است» یک‌سان نیست. در «فلانی هلو است» وجه شبه خوشمزگی است. در «دختر فلانی ترشیده است» وجه شبه بلااستفاده‌شدن به‌دلیل بالارفتن سن است. در «فلانی رسیده است» وجه شبه کامل‌شدن است. در «دختر به‌شرط چاقو کم‌تر به‌دست آید» وجه شبه ناشناختگی است. در «اغلب در این زمانه کال‌اند یا لهیده» وجه شبه به‌ترتیب ناکامل‌بودن و رو به نقصان نهادن است. در «گردن گلابی را ببر» وجه شبه نازکی بخش بالای گلابی است که به گردن شبیه است. در «دوستان دختر رز توبه ز مستوری کرد/ شد بر محتسب و کار به دستوری کرد» وجه شبه هرجایی و محبوب‌بودن و لذت‌بخش‌بودن است. در نمونه‌های دیگر نیز وجه شبه ثابتی وجود ندارد. از این مثال‌ها برمی‌آید که با رعایت وجه شبه ثابت امکان دوسویگی در استعاره‌های زبانی بسیار کاهش و اصل یک‌سویگی مصداق می‌یابد، زیرا وجه شبه در حوزهٔ مبدأ اقوی از حوزهٔ مقصد است و اقوی‌بودن ممکن است حسی و واقعی باشد یا در فرهنگ و باور گروهی از مردمان چنان باشد. اما این پایان کار نیست، بلکه استثنائاتی هم وجود دارد.

۴.۲.۲ استثنا

در برخی استعاره‌ها، که تعدادشان نسبت‌به نمونه‌های قبل بسیار اندک است، اصل یک‌سویگی حتی با منظورکردن «وجه شبه ثابت» صدق نمی‌کند، مانند نمونهٔ زیر:

الف: شمع آفتاب (مجازاً خورشید) است:

بدو گفتم ای بت نیم مردِ خواب　　یکی شمع پیش آر چون آفتاب

(فردوسی ۱۳۷۱: پاورقی ۳۰۴)

نور چراغ و تابش شمع و فروغ برق　　گویی برآمدند به شب آفتاب‌ها

(بهار ۱۳۸۷: ۳۳)

ب: آفتاب (مجازاً خورشید) شمع است:

ببینم که رای جهان‌دار چیست　　رخ شمع چرخ روان سوی کیست

(فردوسی ۱۳۶۹: ۳۳۰)

ز روی دوست دل دشمنان چه دریابد　　چراغ مرده کجا شمع آفتاب کجا

(حافظ ۱۳۷۱: ۲)

شمعی‌ست آفتاب و تو پروانه‌ای به فعل　　پروانه‌وار گرد چنین شمع می‌تنی

(مولوی ۱۳۷۶: ۱۱۰۹)

هزار بار فزون شمع آسیا کرده‌ست　　غبار خاطر من آفتاب تابان را

(صائب تبریزی ۱۳۶۴: ۳۰۹)

در دو نمونهٔ «الف» و «ب»، به‌رغم این‌که وجه شبه «روشنایی و نوردادن»، به‌طور یک‌سان در هر دو قطب استعاره (شمع و آفتاب) وجود دارد و تغییری در آن روی نداده است، اصل یک‌سویگی پایدار نمانده و نقض شده است. دلیل دوسویه‌شدن استعاره در دو نمونهٔ بالا این است که وجه شبه به یک میزان وصفِ هر دو قطب استعاره است. «روشنایی‌دادن» مختصهٔ غالب شمع و آفتاب (مجازاً خورشید) است. هرچند، در عالم واقع آفتاب بسیار نورانی‌تر و اقوی از شمع است، به‌دلیل این‌که عمل روشنایی‌بخشیدن مهم‌ترین ویژگی هر دو است، شاعر توانسته شمع را به آفتاب و آفتاب را به شمع مانند کند.

۵.۲.۲ علت دوسویگی

چنان‌که گفتیم، علت اصلی دوسویگی در استعارهٔ شمع و آفتاب این است که وجه شبه به یک میزان وصفِ هر دو قطب استعاره است. اما اگر ازمنظر روان‌شناسی گشتالتی، که یکی از منابع الهام لیکاف و جانسون و زبان‌شناسان شناختی است، به این موضوع بنگریم و علت دوسویگی را بجوییم، می‌بینیم که ذهن انسان هنگام مواجهه با هر صحنه‌ای «بخشی را به‌عنوان نقش (figure) و بخش دیگر را به‌عنوان زمینه (ground) انتخاب می‌کند و اطلاعات مربوط به صحنه را ارائه می‌کند» (راسخ مهند ۱۳۹۳: ۱۴). این کارکردِ ناگزیرِ ذهن در هنگام سخن‌گفتن و تبدیل اندیشه به گفتار در قالب ساختار نحوی مبتدا و خبر آشکار می‌شود که مبتدا مابه‌ازای زبانی «نقش» است و خبر مابه‌ازای زبانی «زمینه». همان‌گونه‌که «نقش» نسبت به «زمینه» «کانونی شده، دارای برجستگی و درخشش و جذابیت بیش‌تری است»

(استاک ول ۱۳۹۳: ۳۶)، مبتدا نیز نسبت‌به خبر کانونی‌تر، مهم‌تر، و برجسته‌تر است. در گزاره‌های استعاری، ویژگی‌های نقش (مبتدا) و زمینه (خبر) به ترتیب به مستعارٌله (حوزهٔ مقصد) و مستعارٌمنه (حوزهٔ مبدأ) داده می‌شود. ریچاردز (۱۳۸۲: ۱۰۵) با عنایت به همین امر است که مشبه/ مستعارٌله را «موضوع اصلی» می‌نامد و مشبهٌبه/ مستعارٌمنه را «ایدهٔ عاریتی» می‌داند. پس انسان ناگزیر از این شیوهٔ اندیشیدن و سخن‌گفتن است. وقتی که چیزی در زبان موضوع اصلی (مشبه/ مستعارٌله) قرار می‌گیرد، بدان معنا نیست که مابه‌ازای خارجی آن نیز از چنان اهمیت و ارزش و کانونی‌شدگی دائمی و ثابت برخوردار است یا به‌راستی دارای همان ویژگی‌هاست و ایدهٔ عاریتی واقعاً فرعی و بی‌اهمیت است، بلکه با تغییر منظر و زاویهٔ دید می‌توان موضوع عاریتی را به موضوع اصلی تبدیل کرد. این دلیل روان‌شناختی دوسویگی استعاره در نمونه‌هایی است هم‌چون «انسان کامپیوتر است» و «کامپیوتر انسان است» که حتی با حفظ وجه شبه ثابت هم در برخی موارد (مانند شمع آفتاب است و بالعکس) نیز مصداق می‌یابد. تصویر زیر به‌روشنی بیان‌گر نظریهٔ گشتالتی دربارهٔ کارکرد ذهن در تقسیم هر صحنه به «نقش» و «زمینه» است.

اگر بر بخش سیاه تصویر متمرکز شویم و آن را به‌عنوان نقش برگزینیم، گلدانی سیاه در زمینه‌ای سفید خواهیم دید. اما اگر بر بخش سفید تصویر متمرکز شویم و آن را به‌عنوان نقش برگزینیم، دو چهرهٔ سفید می‌بینیم که در زمینه‌ای سیاه در مقابل هم قرار گرفته‌اند. یعنی با تغییر جای نقش و زمینه می‌توان «دریافت خود را از یک دیدگاه به دیدگاه دیگر تغییر داد، اما بسیار مشکل است که یکی را به‌مثابهٔ نقش و دیگری را به‌عنوان زمینه درنظر نگرفت» (استاک ول ۱۳۹۳: ۳۳).

۳. نتیجه‌گیری

با بررسی اصل یک‌سویگی و تحلیل نقدهایی که بدان نوشته‌اند مشخص شد که به‌دلیل وجود برخی نقائص و نقاط ضعف در نظریهٔ استعارهٔ مفهومی، ازجمله عدم ارائهٔ تعریفی دقیق از استعاره و کنارنهادن نسبت شباهت در استعاره، اصل یک‌سویگی نیز دچار ضعف شده است. بررسی نمونه‌ها نشان داد که اصل یک‌سویگی، براساس تعریفی که لیکاف و جانسون از آن ارائه داده‌اند، کاملاً سست است؛ به‌گونه‌ای‌که در بسیاری از استعاره‌ها (اعم‌از استعاره‌های مفهومی و تعبیرات زبانی استعاره) می‌توان جای حوزهٔ مبدأ را به مقصد داد و ازلحاظ نظری نیز تغییر جای حوزه‌های مبدأ و مقصد در همهٔ استعاره‌ها ممکن است. حوزه‌های مبدأ و مقصد حوزه‌های ثابت و پایداری نیستند که نتوان آن‌ها را جابه‌جا کرد، زیرا مبدأ یا مقصدشدن بنابر نیاز و دیدگاه افراد مشخص می‌شود و روش تفکر انسان، اصولاً، به‌گونه‌ای است که هنگام مواجهه با هر صحنه ناگزیر باید آن را به دو بخش تقسیم کند: یکی نقش (موضوع اصلی، مبتدا، مستعارٌله) و دیگری زمینه (ایدهٔ عاریتی، خبر، مستعارٌمنه). موضوعی که اهمیت بیش‌تر دارد و هدف شناخت است به‌عنوان نقش انتخاب می‌شود و موضوع دیگر به‌عنوان زمینه؛ که با تغییر جای نقش و زمینه دیدگاه تغییر می‌کند.

نتایج مقالهٔ حاضر ثابت می‌کند، برخلاف نظر شن و پرات، در تعبیرات زبانی نیز اصل یک‌سویگی صدق نمی‌کند.

در پایان مشخص شد، با افزودن قید «همان مفهوم/ همان معنی/ همان جامع (وجه شبه)» به اصل یک‌سویگی و بازنویسی آن به‌صورت «استعاره حاصل نگاشتِ "مفهوم یا مفاهیمی معین" از حوزهٔ مبدأ به‌سمت حوزهٔ مقصد است، نه برعکس»، می‌توان آن را اصلاح و تکمیل کرد، اما نمی‌توان استثنائات را رفع کرد. در استعاره‌هایی که وجه شبه در حوزهٔ مبدأ اقوی از حوزهٔ مقصد باشد با حفظ آن وجه شبه نمی‌توان جای دو قطب را تغییر داد. بنابراین، دوسویگی صدق نمی‌کند، اما در استعاره‌هایی که وجه شبه به یک میزان وصف هر دو سوی استعاره است، نگاشت استعاری دوسویه می‌شود.

پی‌نوشت

۱. در ترجمهٔ جملات انگلیسی کوشیده‌ام تعبیر استعاری را حفظ کنم. بنابراین، برخی اوقات ترجمه روان نیست.

کتاب‌نامه

اخوان ثالث، مهدی (۱۳۶۸)، *تو را ای کهن بوم و بر دوست دارم*، تهران: مروارید.

استاک ول، پیتر (۱۳۹۳)، *درآمدی بر شعرشناسی شناختی*، ترجمهٔ لیلا صادقی، تهران: مروارید.

بهار، محمدتقی (۱۳۸۷)، *دیوان*، تهران: نگاه.

بیهقی، ابوالفضل محمد بن حسین (۱۳۷۶)، *تاریخ بیهقی*، به‌اهتمام منوچهر دانش‌پژوه، تهران: هیرمند.

حافظ، شمس‌الدین محمد (۱۳۷۱)، *دیوان*، به‌اهتمام سیدمحمدرضا جلالی نائینی، تهران: مهتاب.

راسخ مهند، محمد (۱۳۹۳). *درآمدی بر زبان‌شناسی شناختی*، تهران: سمت.

ریچاردز، آی. ا. (۱۳۸۲)، *فلسفهٔ بلاغت*، ترجمهٔ علی محمدی آسیابادی، تهران: قطره.

صائب تبریزی (۱۳۶۴)، *دیوان*، به‌کوشش محمد قهرمان، تهران: علمی و فرهنگی.

صفوی، کورش (۱۳۸۲)، «بحثی دربارهٔ طرح‌های تصویری ازدیدگاه معنی‌شناسی شناختی»، *نامهٔ فرهنگستان*، دورهٔ ۶، ش ۱ (پیاپی ۲۱).

صفوی، کورش (۱۳۹۶)، *استعاره*، تهران: علمی.

فردوسی، ابوالقاسم (۱۳۶۹)، *شاهنامه*، به‌کوشش جلال خالقی مطلق، دفتر دوم، کالیفرنیا: بنیاد میراث ایران.

فردوسی، ابوالقاسم (۱۳۷۱)، *شاهنامه*، دفتر سوم، به کوشش جلال خالقی مطلق، کالیفرنیا: بنیاد میراث ایران.

فردوسی، ابوالقاسم (۱۳۷۵)، *شاهنامه*، به‌کوشش جلال خالقی مطلق، دفتر پنجم، کالیفرنیا: انتشارات مزدا با همکاری بنیاد میراث ایران.

لی، دیوید (۱۳۹۷)، *زبان‌شناسی شناختی: یک مقدمه*، ترجمهٔ جهانشاه میرزابیگی، تهران: آگاه.

لیکاف، جورج (۱۳۹۰)، «نظریهٔ معاصر استعاره»، در: *مجموعه مقالات استعاره مبنای تفکر و زیبایی‌آفرینی*، گروه مترجمان، به‌کوشش فرهاد ساسانی، تهران: سورهٔ مهر.

لیکاف، جورج و مارک جانسون (۱۳۹۴)، *فلسفهٔ جسمانی*، ترجمهٔ جهانشاه میرزابیگی، تهران: علم.

لیکاف، جورج و مارک جانسون (۱۳۹۵)، *استعاره‌هایی که با آن‌ها زندگی می‌کنیم*، ترجمهٔ هاجر آقابراهیمی، تهران: علم.

مولوی، مولانا جلال‌الدین محمد (۱۳۷۶)، *کلیات شمس تبریزی*، تصحیح بدیع‌الزمان فروزانفر، تهران: امیرکبیر.

مهرگان، آروین (۱۳۹۴)، *ساختار گزاره‌های استعاری*، اصفهان: فردا.

ناصرخسرو قبادیانی (۱۳۵۷)، *دیوان اشعار*، به‌اهتمام مجتبی مینوی و مهدی محقق، تهران: مؤسسهٔ مطالعات اسلامی شعبهٔ مک گیل کانادا.

ولک، رنه (۱۳۷۴)، *تاریخ نقد جدید*، ترجمهٔ سعید ارباب‌شیرانی، تهران: نیلوفر.

همایی، جلال‌الدین (۱۳۸۹)، *فنون بلاغت و صناعات ادبی*، تهران: اهورا.

< doi: 10.1037/a0029708>.

<http://hdl.handle.net/10500/22281>.

Black, Max (1954-1955), “Metaphor”, in: *Proceedings of the Aristotelian Society*, New Series, vol. 55.

Karaliutė, Edita (2009), “A Case of Bidirectional Metaphor: a Computer as a Human Being and the Reverse”, *Jaunųjų Mokslininkų Darbai*, Nr. 2(23).

Lakoff, George and Mark Johnsen (2003), *Metaphors we Live by*, London: The University of Chicago Press.

Lee, S.W.S. and Schwarz, N. (2012), “Bidirectionality, Mediation and Moderation of Metaphorical Effects: The Embodiment of Social Suspicion and Fishy Smells”, *Journal of Personality and Social Psychology*:

Naicker, Suren (2016), “A Cognitive Linguistic Analysis of Conceptual Metaphors”, in: *Hindu Religious Discourse with Reference to Swami Vivekananda’s Complete Works*, University of South Africa, Pretoria:

Shen, Yeshayahu and Roy Porat (2017), “Metaphorical Directionality: The Role of Language”, in: *Metaphor: Embodied Cognition and Discourse*, Beate Hampe and Universität Erfurt (eds.), Germany: Cambridge University Press.